

مخالفت امام خمینی با اعتصاب غذا

۷ خرداد ۱۳۹۷

حجت الاسلام و المسلمین سید علی اکبر محتشمی پور از شخصیت های شناخته شده ای است که دوران طولانی را با حضرت امام خمینی (ره) همراه بوده اند. ایشان سالها در نجف اشرف در محضر حضرت امام تلمذ کرده و از اوان مبارزه از همراهان و حلقه های نزدیک به امام بوده اند. پس از انقلاب نیز از ابتدا در مسئولیت های مختلف از جمله سفارت جمهوری اسلامی ایران در سوریه و سپس وزارت کشور جمهوری اسلامی ایران ایفای نقش کرده اند. در سالهای اخیر حجت الاسلام والمسلمین محتشمی مجددا در نجف اشرف و در جوار حرم شریف امام علی (ع) رحل اقامت افکنده و در تلاش برای حفظ میراث و تاریخ امام خمینی (ره) در این شهر گام های شاخصی برداشته است. شفقنا گفت و گویی تفصیلی با ایشان داشته است که در این گفت و گو آمده است:

- وقتی قرار داد تنباکو با انگلیس بسته شد، یک مرجع از نجف اشراف یک خط حکم نوشت؛ “امروز تنباکو حرام است” و در ایران تمام قلیان ها شکسته شد.
- حدود ۵۰ سال پیش، متجاوز از ۴۰ درصد از حوزه نجف اشرف مجتهد بودند و حوزه نجف از نظر علمی به خصوص در فقه و اصول سرآمد همه حوزه ها بود
- انگلیس طراحی کرد تا سیاست زدایی از حوزه های علمیه شیعه شود و علما و مراجع شیعه همچون علمای اهل سنت در امور سیاسی دخالت نکنند؛ به قول حضرت امام (ره) می فرمودند که کار به جایی رسید که اگر یک روحانی لباس جندی و نظامی می پوشید، می گفتند این شخص از مروّت ساقط شده و دیگر نمی توان پشت سر او نماز خواند، در حالی که در صدر اسلام پیامبر لباس جندی می پوشید و امیرالمومنین به جنگ می رفت و از اسلام دفاع می کرد.
- در نجف آن سایه شوم تبلیغ وسیع انگلستان و بعد هم رژیم شاه و ساواک حضور فعال داشت؛ اینها باعث شده بود که در حوزه نجف بعضا اینگونه شود که اگر کسی با برخی کشورها و سیاست های آنها، به خصوص با شاه ایران به عنوان تنها شاه شیعه در تمام دنیا مخالفت کند، منزوی می شود. دوم اینکه روحانی اصولا در هر زمینه ای که بوی سیاست دهد، نباید وارد شود و این مساله یک عادت، روش و سیره شده بود.
- رژیم شاه که از آخوندهای درباری مشورت می گرفت، در مشورتی که گرفته بود به این نتیجه رسید که تنها جایی که می توان امام را تبعید و منزوی کرد، حوزه علمیه نجف است چون تصور می کرد آنجا به شدت با هرگونه مبارزه سیاسی با رژیم شاه مخالف هستند
- امام یکی از نزدیک ترین چهره ها و شخصیت های علمی قم در کنار آیت الله بروجردی بود، اما در مقطعی بر اثر بعضی اطرافیان آیت الله بروجردی، امام مقداری حضور خود در بیت آیت الله بروجردی کم رنگ می کند و مشغول به تدریس و شاگردپروری می شود، اما احترام ایشان را

- رعایت می کند و هیچ گاه مخالفت با آیت الله بروجردی نمی کرد، علی رغم اینکه امام روش و دیدگاه دیگری را می پسندید و به آقای بروجردی پیشنهاد می کرد.
- پس از اینکه آقای حکیم از دنیا رفتند، امام به همه پیغام داد که من راضی نیستم هیچ کسی از مرجعیت من تبلیغ کند.
 - امام برای زعامت حوزه علمیه نجف که آیت الله خویی و قبل از ایشان آیت الله حکیم بود، احترام قائل بود. در موارد دیگر هم امام این احترام را حفظ کردند
 - وضعیت امام قبل و بعد از آقای حکیم همواره رو به رشد و تحسین بود، هیچ وقت امام در نجف افول نکرد
 - امام شهریه ها را بالا بردند و فرمودند هر یک عمامه به سری که در خیابان در مقابل رژیم بعث عراق راه می رود مانند تانکی می ماند و باید آنها را حفظ کرد، بر این اساس هر چه پول برای من بیاید به طلبه ها می دهم.
 - در سال ۵۶ که انتفاضه اربعین اتفاق افتاد، رژیم بعث عراق جلوی زائرین را گرفت، درگیری رخ داد و عده ای را به گلوله بستند و شهید کردند و تعدادی از جمله پنج نفر از حزب الدعوة از جمله آقایان قیابچی، تبریزی، نوری، طعمه و دو نفر از طلبه های نجف را دستگیر و محکوم به اعدام کردند؛ حضرت امام در این واقعه به شدت با دولت بعث عراق برخورد کرد
 - ظاهراً با توجه به اینکه رادیوی بغداد علیه ایران راه اندازی شده بود و آن زمان یکسری مجاهدین خلق و گروه های مسلح فعال شده بودند، پس از اینکه بعضی ها روی کار آمدند و رادیو بغداد فارسی فعال شد، از ایران به آقای دعایی سفارش می شود که شما هم یک برنامه ای به عنوان نهضت روحانیت ایران برقرار کنید
 - مکتب فقهی امام به گونه ایست که پس از اثبات ولایت فقیه و تشکیل حکومت به فراخور نیازهای جامعه از خطابه های قانونی قرآن و سنت درآله شرعی می توانند در تمام زمینه ها قوانینی را برای تمشیت و اداره جامعه وضع و به اجرا گذارند.
 - براساس مبناونظریه رجالی اخباری ها، تمام روایات کتب اربعه ووسائل الشیعه و... صحیحه هستند. براساس نظریه بخشی از فقهای معاصر از حدود سی و پنج هزار روایت وسائل الشیعه کمتر از سه هزار حدیث صحیحه است اما براساس نظریه و مبنای رجالی امام و آیت الله بروجردی (قدس سرهما) از احادیث وسائل الشیعه متجاوز از نوزده هزار حدیث صحیحه می باشد.
 - وقتی سران قوا (مجریه - مقننه - قضائیه) خدمت امام می رسند و به ایشان می گویند، نهضت آزادی، آقای بازرگان و... با نظام مخالف هستند و باید با آنها برخورد شود، امام می فرماید: "آنها مخالف با نظام جمهوری اسلامی نیستند با شما مخالف هستند"، می گویند، آنها به ما کار ندارند، با شما مخالفند و علیه شما حرف می زنند، امام می فرماید: "علیه من حرف بزنند، مگر من از اصول دین هستم که اگر کسی برخلاف و علیه من حرف زد، از دین خارج شده باشد، حق ندارید آنها را دستگیر کنید"

- پس از ملاقات امام موسی صدر با شاه، آقا مصطفی خمینی برای مدتی ارتباط خود را با آقای صدر قطع می کند که بعداً در سال ۵۶ این ملاقات برقرار می شود. خود امام موسی صدر می گوید که من را آقای مهندس بازرگان و دوستان مبارز در ایران تشویق کردند و گفتند، با توجه به موقعیتی که شما دارید می توانید با شاه ملاقات کنید و از شاه درخواست کنید که آقای حنیف نژاد و سران مجاهدین خلق را اعدام نکنند
- علت اصلی که قذافی به ایران نیامد، به خاطر این بود که رئیس جمهور می خواست او را دعوت کند و آقای خامنه ای هم او را دعوت کرد، اما او می گفت آقای خمینی باید من را دعوت کند، امام هم قذافی را نپذیرفت.
- امام در همه مراحل پیگیر موضوع امام موسی صدر بودند و این پیگیری ها را ادامه می دادند، زمانی که سرگرد جلود در سال ۵۸ به قم آمد و با واسطه محمد منتظری ملاقاتی با امام داشت، در آن ملاقات امام شدیداً پرخاش و اعتراض کرد و موضوع را از سرگرد جلود که مرد شماره دو لیبی بود، پیگیری کرد.

متن کامل مصاحبه تفصیلی حجت الاسلام والمسلمین محتشمی پور با شفقنا به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

شفقنا: اولین بار شما چه زمانی به نجف مشرف شدید؟

اولین بار در سال ۱۳۳۴ بود که من آن زمان ۹ سال داشتم و با پدر و مادر به نجف آمدم.

شفقنا: پرسش را دقیق تر بپرسم، به عنوان طلبه چه زمانی به نجف مشرف شدید؟

امام در ۱۳ مهرماه سال ۱۳۴۴ از ترکیه به نجف تبعید شدند و من در فروردین ماه سال ۱۳۴۵ اولین بار به عنوان طلبه به نجف اشرف آمدم.

شفقنا: تا زمان رفتن حضرت امام (ره) به کویت و فرانسه در نجف اشرف بودید یا به ایران برگشتید؟

سال ۴۵ حکومت عراق من را دستگیر کرد و مدتی زندان بودم و آزاد شدم، دو ماه عراق بودم سپس من را به مرز خسروی اخراج کردند و در آنجا توسط ساواک دستگیر شدم و از من امضاء گرفتند که هرگز به عراق برنگردم و سپس آزاد شدم، ولی من سال بعد یعنی سال ۴۶ دوباره به نجف اشرف آمدم؛ در نجف مجرد بودم و یک سال و نیم در مدرسه آیت الله بروجردی اقامت داشتم؛ سال ۴۷ به منظور ازدواج بار دیگر به ایران برگشتم، یک سال در ایران ماندم و ازدواج کردم و بعد از ازدواج یعنی سال ۴۸ به نجف آمدم و تا سال ۵۷ در جوار مرقد مولی امیرالمؤمنین علی(ع) در خدمت حوزه علمیه و امام بودم.

شفقنا: مجموعاً بیش از ۱۰ سال در نجف حضور داشتید؟

بله!

شفقتنا: حوزه علمیه، سلوک اجتماعی، تحقیقی-پژوهشی، طلبگی، وجوه مختلف مرجعیت، فضای سیاسی-اجتماعی، مناسبات داخلی بین طلبگی، ارتباط طلاب با جامعه، در دوره اول که با امام در نجف محشور بودید، چه خصوصیات داشت و این خصوصیات و ویژگی ها در دوره دوم که امروز هست، چه تغییراتی یافته است؟ مختصاتی که حضرت امام در آن دوره داشتند با آن زمان چه تطبیق و تمایزاتی داشت و دلیل این تمایزات چه بود؟ این تمایزات محصول شخصیت حضرت امام بود؟ به این دلیل بود که امام از قم به نجف آمدند و مکتبی را از قم با خود آورده بودند یا مختص به خود شخصیت ایشان بود و ربطی به قم نداشت؟ آن تمایزات آثار مثبتی داشت یا آثار منفی برجای گذاشت؟ محدود در تشکیلات حضرت امام بود یا آثار آن در بیوت سایر مراجع و علماء وجود داشت؟ سلوک مرجعیتی و علمایی حضرت امام چه شاخصه هایی داشت و این شاخصه ها بعدها چقدر تحت تأثیر نجف قرار گرفت؟ تنها امام روی این محیط اثرگذار بودند یا آثار جنبه های علمی، شخصیتی، مناسبات اجتماعی و حوزوی نیز تأثیرگذار بودند؟ در حقیقت می خواهم به حدود ۵۰ سال پیش برگردید و تجربه های شیرین و تلخ خود را بیان کنید، از عبرت ها و آموزه های خود بگویید. اگر بخواهیم تصمیم بگیریم، آیا امروز همان سلوک و سیاق گذشته را در پیش می گیرید و همان مناسبات را برقرار می کنید؟ یا در نظر گرفتن تفسیری که امروز از آن زمان وجود دارد، شما تفسیر دیگری از آن دوره دارید؟ نگاه ها و قضاوت هایی که از گذشته داشتید، همچنان به همان صورت است یا تغییر یافته؟ در نهایت نجف نیم قرن پیش چگونه بود و همچنین نجف حضرت امام، و حوزه علمیه در منظر آقای محتشمی چگونه بود؟

من می توانم ویژگی حوزه علمیه نجف در نیم قرن پیش را در چند جمله خلاصه کنم، نجف دارای سه هزار و پانصد استاد، فقیه، مجتهد و طلبه بود. در نجف آن روز اساتید و فقهای برجسته و بزرگی بودند همچون آیات عظام حکیم، خویی، شاهرودی، امام خمینی و فحول و فقهی و اصولی همچون آیات میرزا باقر زنجانی، شیخ حسین حلی و دهها مجتهد، استاد و فقیه دیگر. به طور قطع یقین می گویم که متجاوز از ۴۰ درصد از حوزه نجف اشرف مجتهد بودند و حوزه نجف از نظر علمی به خصوص در فقه و اصول سرآمد همه حوزه ها بود و در مقایسه با حوزه امروز نجف و به هیچ وجه نمی توانیم حوزه آن روز را با حوزه امروز نجف اشرف مقایسه کنیم چرا که در زمان رژیم بعث حوزه نجف اشرف را صدام حسین از بُن می خواست ریشه کن کند و دهها و صدها عالم، مجتهد و فقیه را از حوزه نجف اشرف به شهادت رساند و یا مجبور به ترک نجف کرد و عملاً نجف امروز کار خود را از صفر شروع کرده و برای رسیدن به آن محتوای غنی علمی راه درازی در پیش است. و اما ویژگی های حضرت امام و شاگردانش را در مقایسه با اکثریت مراجع و زعمای قم و نجف در سه بخش مطرح می کنم. بخش اول: مبنا و مکتب سیاسی، اجتماعی و مبارزاتی، بخش دوم: مبانی فقهی و اصولی و بخش سوم: مبانی رجالی.

امام قبل از ۵۰ سال پیش در نجفی وارد شد که به شدت سنتی بود البته به صورت ظاهر سنتی بود و ممکن است که در بطن نجف به گونه دیگری می گذشت؛ اینکه می گویم سنتی بود به این دلیل است که از دیرباز یعنی از دوران تحریم تنباکو توسط مرجع بزرگ شیعه مرحوم آیت الله شیرازی بزرگ علمای نجف به عرصه سیاست ورود پیدا کردند و میرزای شیرازی رحمت الله علیه در مبارزه با استعمارگر پیر بریتانیا تنباکو را تحریم کرد، انگلیسی ها خوب فهمیدند که در میان اقشار مردم و شیعیان در سراسر دنیا مراجع، علما و مجتهدین حضور و تأثیر چشمگیر و مقبولیت بسیار بالایی دارند که علی رغم تمام منافع شخصی، غیرشخصی و اجتماعی حاضرند همه را فدا کنند تا اینکه حرف آن مرجع زمین نخورد.

وقتی قرار داد تنباکو با انگلیس بسته شد و دربار و ناصرالدین شاه، پشت این قرارداد بودند و متقابلاً انگلیسی ها از پادشاهی ایران حمایت می کردند، یک مرجع از نجف اشراف یک خط حکم نوشت؛ “امروز تنباکو حرام است” و در ایران تمام قلیان ها شکسته شد. نقل می کنند ناصرالدین شاه در دربار دستور داد برایش قلیان آماده کنند و گفتند قلیانی وجود ندارد چون همسر ناصرالدین شاه قلیان ها را شکسته بود؛ ناصرالدین شاه همسرش را بازخواست می کند که تو به چه مجوزی قلیان را شکسته ای؟ او می گوید: چون مرجع تقلیدم کشیدن قلیان را حرام اعلام کرده است. گفت: یعنی چه که حرام اعلام کرده؟ این زن با یک استدلال حساب شده، می گوید: کسی که با اجرای یک صیغه من را به تو حلال کرده، همان، تنباکو را حرام کرده؛ بر این اساس من طبق دستور او عمل می کنم.

انگلستان به این واقعیت پی برد که مرجعیت، علما و حوزه علمیه نجف به چه میزانی در میان مردم مقبولیت دارند که حرف مرجع تقلید بالاتر از هر سیاست و برنامه ای است که قدرت های بزرگ دنبال می کنند؛ اینجا بود که ورود پیدا کرد و بحث آخوند سیاسی به عنوان مسأله ای که او را از عدالت ساقط می کند، در جامعه مطرح شد، این سیاست، سیاست انگلستان بود که سیاست زدایی از حوزه های علمیه شیعه شود و علما و مراجع شیعه همچون علمای اهل سنت در امور سیاسی دخالت نکنند؛ به قول حضرت امام(ره) می فرمودند که کار به جایی رسید که اگر یک روحانی لباس جندی و نظامی می پوشید، می گفتند این شخص از مروّت ساقط شده و دیگر نمی توان پشت سر او نماز خواند در حالی که از همین مساجد و مراجع تجلیل می شد، در صدر اسلام پیامبر لباس جندی می پوشید و امیرالمومنین به جنگ می رفت و از اسلام دفاع می کرد؛ حال چه شد که یک مرتبه اینگونه شد که اگر روحانی برای دفاع از اسلام و مسلمین لباس نظامی بپوشد و برای دفاع از اسلام وارد میدان شود، از عدالت ساقط می شود؟! این سیاستی بود که انگلستان صادر کرد و به حوزه های علمیه ما آمد و کار به جایی کشیده شد که اصولاً روحانی و علما نباید در سیاست دخالت کنند چون اگر آخوند، سیاسی شود و لباس نظامی بپوشد و به جبهه و جهاد برود، دیگر از عدالت ساقط می شود و خلاف مروّت و عدالت است؛ آن زمان همین مباحث به مباحث فقهی و اصولی آمد.

اصولاً تبعید امام به نجف اشرف به همین خاطر بود که فضای نجف اشرف مشخصاً اینگونه بود که هیچ کسی نمی توانست وارد عرصه سیاست و مباحث سیاسی شود و در رابطه با سرنوشت مسلمانان و ملت ایران و مسلمانان هر کشوری، حرکت سیاسی انجام دهد، به عنوان مثال یکی از علمای بزرگ نجف به نام حاج شیخ عبدالکریم زنجانی در نجف منزوی بود، اگر ایشان در خیابان، کوچه و بازار به کسی سلام می کرد، کسی جواب سلام او را نمی داد؛ ایشان در رواق، پشت سر امیرالمومنین(ع) نماز می خواند و اندک کسانی بودند که به او اقتدا می کردند، چون از سرزمین مقدس فلسطین دفاع کرده بود. سفری به سوریه داشت و علیه اسرائیل و رژیم غاصب اسرائیل که سرزمین اسلامی فلسطین را غصب کرده و مسلمانان را بیرون رانده و آن جنایات را انجام داده و همچنین علیه سیاست های انگلستان سخنرانی کرد؛ پس از آن در نجف به عنوان آخوند سیاسی منزوی شد.

شفقتاً: چه کسی این کار را می کرد؟

فضا...

شفقتنا: یعنی فضا تحت تأثیر کجا بود؟

در نجف آن سایه شوم تبلیغ وسیع انگلستان و بعد هم رژیم شاه و ساواک حضور فعال داشت؛ اینها باعث شده بود که در حوزه نجف بعضا اینگونه شود که اگر کسی با برخی کشورها و سیاست های آنها، به خصوص با شاه ایران به عنوان تنها شاه شیعه در تمام دنیا مخالفت کند، منزوی می شود. دوم اینکه روحانی اصولا در هر زمینه ای که بوی سیاست دهد، نباید وارد شود و این مساله یک عادت، روش و سیره شده بود.

شفقتنا: آن زمان تلویزیون ها مانند امروز نبود پس چگونه انگلیس می توانست صدای خود را بیان کند؟

داستان مستر همفر را شنیدید؟!

شفقتنا: آن زمان تنها در نجف اینگونه بود یا در قم هم همین وضعیت وجود داشت؟

در قم هم مشابه چنین وضعیتی بود البته نه به این شدت؛ منتهی در قم علما و روحانیون به اصطلاح مقتدر و صاحب نفوذی بودند که این فضای خشک، تعصب و تحجر را با اقدامات خودشان می شکستند.

مثلا؟

مانند امام خمینی(ره)، آیت الله منتظری، آیت الله مطهری و آیت الله دکنر بهشتی.

شفقتنا: چون درگیر مبارزه بودند به طور طبیعی چنین اقداماتی انجام می دادند؟

خیر! کسی می تواند با یک فضای تحجر، تعصب و مقدس مآبی مبارزه کند که خودش در اوج عرفان و حالت معنوی خاص باشد. امام(ره) وقتی در قم درس اخلاق می گفت، تمام مقدسین اعم از روحانی و غیرروحانی و بازاری پای درس ایشان می نشستند و امام شروع به درس دادن می کردند، می گویند همگی تا آخر صحبت امام گریه می کردند، این چنین ایشان موثر بودند.

شفقتنا: نجف آن روز مراجع بزرگی داشت و این افراد مستقل، متفکر و صاحب تعصب، تفکر و مکتب بودند، این مکتب به چه صورت بود؟ آنها تحت تأثیر شرایط دچار مصلحت شدند یا نگران ورود خطراتی به دین بودند؟ از نظر شما این مسایل چگونه قابل توضیح و تبیین است و امام(ره) این مساله را به چه صورت می دید؟

دو مشرب و مکتب وجود داشت، یک مشرب و مکتب امام و دیگری مشرب و مکتب سایر آقایان که عبارت بود از اکثر علما مراجع، مشرب امام این بود که اصولا حوزه ها، علما، مراجع، طلاب و درس خواندن ها برای حفظ اسلام هستند لذا اگر قرار باشد امری دایر باشد بین فلان مرجع یا فلان حوزه یا از بین رفتن یکی از احکام اسلامی یا اصولا تضعیف اسلام یا از بین رفتن و زدن ریشه های اسلام، کدام یک باید فدای دیگری شود؟ آیا حوزه باید فدای اسلام شود یا اسلام فدای حوزه؟ یعنی اگر در ایران رژیم شاه قسم به قرآن را در ارتش و نیروهای نظامی و همین طور در مجلس شورای ملی حذف می کند، معنای آن این است که بهائی و غیرمسلمان هم می تواند در سیستم نظامی و قانونگذاری کشور وارد

شود؛ همین مساله مقدمه ای است برای اینکه ارتش که باید حافظ دین، ناموس، سرزمین و مرزهای کشور باشد، از دست مسلمان خارج و در اختیار افراد بیگانه قرار گیرد. کما اینکه در رأس ارتش ما، این اواخر عناصر بهایی و غیربهایی فراوان بودند، حال کدام یک از اینها باید فدای دیگری شوند، اسلام فدای حوزه شود و حوزه در هر شرایطی باقی بماند یا بر عکس همه برای حفظ اسلام باید خود را فدای اسلام کنند؟! اگر اسلام نباشد و ریشه اسلام زده شود، حوزه چه فایده ای دارد؟! همان مکتبی است که امام حسین (ع) در آن معنا پیدا می کند که فرمودند: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ، السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، اِذَا بَخَّاهُ يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ فِي رَأْسِ حُكُومَتِهِ، بَائِدَ فَاتِحَةَ إِسْلَامٍ رَا خَوَانِدَ» بنابراین مشخص می شود که امام حسین (ع) باید فدای اسلام شود؛ مکتب و مشرب امام (ره) این چنین بود، اما بسیاری از علما و مراجع می گفتند که ما وظیفه داریم حوزه ها را حفظ کنیم. حفظ بیضه اسلام یعنی حفظ حوزه های علمیه شیعه در هر جایی که هست و به هر قیمتی که شد؛ سکوت بسیاری از مراجع در قم بعد از داستان ۱۵ خرداد به این خاطر بود که می گفتند اگر این روش ادامه پیدا کند، حوزه قم و نجف از بین می رود و اتفاقاً به همین بلیه مبتلا شد، منتهی وقتی امام (ره) قبل از دهه ۳۰ در قم و در مسجد سلماسی به عنوان استاد فقه و اصول تدریس می کردند، ۴۰۰ نفر از فضایی درجه یک و دهها مجتهد، پای درس امام نشستند، شاگردان امام که در سراسر کشور توزیع و پخش شده بودند و عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه در آن زمان بودند، روی حوزه علمیه قم تأثیرگذار بودند؛ مقدس مآبان، متحجران و صاحبان آن مشرب نمی توانستند زیاد عرض اندامی داشته باشند لذا در ایران در طول ۱۰ الی ۱۵ سالی که حضرت امام در ترکیه، نجف و غیرذلک زندان و تبعید بودند، ارکان حوزه علمیه قم به وسیله شاگردان امام اداره می شد، مبارزات و زندان ها و تبعیدهای آنها در سراسر کشور تأثیرگذار بود، ولی در نجف چنین چیزی نبود؛ نجف یکپارچه با مشرب مقابل امام که حفظ بیضه اسلام و حوزه های علمیه و حوزه نجف اشرف به هر قیمتی، پابرجا ماند و معتقد بودند ورود در هر گونه سیاستی موجب تضعیف اسلام و حوزه می شود و سبب خواهد شد که قدرت های اهریمنی، شاهان و دولت ها با آن مبارزه کنند و آن را از بین ببرند لذا ما نباید بگذاریم به هیچ وجهی این حوزه از بین برود.

رژیم شاه که از آخوندهای درباری مشورت می گرفت، در مشورتی که گرفته بود به این نتیجه رسید که تنها جایی که می توان امام را تبعید و منزوی کرد، حوزه علمیه نجف است چون تصور می کرد آنجا به شدت با هرگونه مبارزه سیاسی با رژیم شاه مخالف هستند و دخالت در امور سیاسی را به عنوان یک منکر و از عدالت ساقط می دانند، بنابراین اگر امام به نجف اشرف برود عملاً نمی تواند مبارزه کند و باید منزوی شود چون در فضایی است که فقط صدای خود را می شنود، کسی نیست که گوش شنوایی به این حرف ها داشته باشد یا بتواند صدای امام را مانند شاگردان قم که مدام تکرار می کردند، تکرار کند، پس در آن زمان دو مینا، مشرب و مکتب در حوزه های علمیه حکم فرما بود.

شفقتنا: آیا شما نمی توانید این فرض را در نظر بگیرید که وقتی کسی زعامت و مسئولیتی پیدا می کند، نگاهی از جنبه های مختلف به دست می آورد و شاید تفسیر او این باشد که اگر حوزه نجف اشرف از میان برود، شیعه آسیب می خورد، اما بعد از اینکه نظام اسلام در ایران برپا شد، امام گفتند که "عرصه نظام محل واجبات است، این نظام بریزد، اسلام ریخته است"؛ در حقیقت خود ایشان زعیم

نظامی دیگر شد و از آن منظر به قصه نگاه کرد یعنی منظر اولیه تبدیل به نظام مستقر در ایران شد و اگر این نظام آسیب بخورد، مملکت و اسلام ساقط است.

من در این موضوع، زاویه ای در دیدگاه با شما دارم؛ یک وقت است که امام(ره) می فرماید، حفظ نام و حکومت جمهوری اسلامی، واجب است و محتوا را کاری نداریم، ولی همین امام می فرمودند که اگر شما برخلاف معالم اسلام راستین و ناب عمل کنید و در شما انحراف ایجاد شود، اسلام و روحانیت آن چنان سیلی می خورد که صد سال دیگر نمی تواند سر بلند کند، بنابراین امام نظامی را نمی گوید که در هر شرایط و با هر انحرافی استقرار آن از اوجب واجبات است بلکه منظور ایشان نظامی است که در چارچوب و قاعده انقلاب اسلامی تعریف شده و نظامی است که با دروغ، حقه، تبعید، زندان و شکنجه سازگار نیست؛ وقتی سران قوا (مجریه - مقننه - قضائیه) خدمت امام می رسند و به ایشان می گویند، نهضت آزادی، آقای بازرگان و... با نظام مخالف هستند و باید با آنها برخورد شود، امام می فرماید: "آنها مخالف با نظام جمهوری اسلامی نیستند با شما مخالف هستند"، می گویند، آنها به ما کار ندارند، با شما مخالفند و علیه شما حرف می زنند، امام می فرماید: "علیه من حرف بزنند، مگر من از اصول دین هستم که اگر کسی برخلاف و علیه من حرف زد، از دین خارج شده باشد، حق ندارید آنها را دستگیر کنید"؛ امام(ره) با مخالف خود اینگونه رفتار می کند، همان رفتاری که امیرالمومنین با خوارج می کرد تا زمانی که دست به شمشیر نبردند حضرت دستور داد که با آنها کاری نداشته باشند و آنها با اعتقادشان، آزاد هستند. خوارج به مسجد می آمدند و وقتی امیرالمومنین روی منبر بود، حضرت را لعن و نفرین می کردند، اما با این وجود حضرت آنها را آزاد می گذاشت.

شفقتنا: زمان وزارت کشور به شما نامه ای نوشته شد، نهضت آزادی آن زمان دست به اسلحه نبرده بود، در حقیقت نهضت آزادی هیچ وقت دست به اسلحه نبرد ولی منع شد !

دو مسأله وجود دارد، یکی اینکه در شرایطی که جمهوری اسلامی در مقابل رژیم متخاصم بعث عراق در حال دفاع و جنگ است آنها از تریبون سه قوه یعنی مجلس، دولت و قوه قضائیه علیه سیاست های نظام وارد چالش خواهند شد و لذا می خواستند مسئولیت های کلیدی را در دولت، قوه قضائیه و مجلس به عهده بگیرند، اما با حرکت ها و مخالفت هایی که این افراد با مسائل مختلف داشتند، امکان نداشت که در منصب مسئولیت قرار بگیرند و در هیچ کشوری که در دنیا در حال جنگ است اجازه به اپوزیسیون داده نمی شود که فعالیت کند. این عاقلانه نبود که مسئولیت های کلیدی در اختیار اشخاصی که مخالف با دیدگاه های انقلاب هستند، قرار گیرد. امام می فرمودند، این افراد در مجلس و قوه قضائیه و... نمی توانند صاحب مسئولیتی باشند، اما در مملکت آزاد هستند علیه من و دیگران صحبت و انتقاد کنند؛ در عین حال حضرت امام به همین آقایان احترام می گذاشت.

شفقتنا: فرمودید حضرت امام برای این افراد احترام قائل بود، یعنی حضرت امام افکار و نظرات آنان را به اصطلاح تحت تأثیر انگلیس نمی دید؟ اینکه انگلیس علاقه مند و به دنبال ظهور و بروز چنین تفکراتی در ایران بوده، یک بحث است و اینکه انگیزه و مبنای این مراجع چه بوده، بحث دیگری است؛ این افراد متقی، متدین و اهل مکتب بودند و مبنا داشتند و تفسیر و مبنای آنها هم به این صورت بوده؛ می توانیم بگوییم دو مکتب با دو سیره اجتهادی وجود داشته است؟ یعنی داستان انگلیس و نفوذ

شاه را مستثنی کنیم و یقین کنیم که این افراد چنین دیدگاه و نظری دارند. در حال حاضر این اشکال به جمهوری اسلامی نیز گرفته می شود که هر کسی که با نظر برخی مخالف باشد، در نهایت او را وصل به آمریکا و انگلیس می کنند.

شما تحلیل من را خواستید و من هم تحلیل خودم را گفتم؛ این دو مبنا و مشرب است، تاریخچه این که انگلیس در مسائل شیعه دخالت کرده به دوران تحریم تنباکو در ایران توسط آیت الله شیرازی بزرگ و در دوران حکم جهاد و ثوره العشرین (انقلاب سال ۱۹۲۰ میلادی) در عراق که با حکم جهاد مرحوم آیت الله شیرازی دوم و سایر مراجع تقلید نجف عشایر مسلح عراق در برابر نیروهای استعمارگر پیر انگلیس قیام کردند و پیشاپیش عشایر علما و طلاب حوزه علمیه نجف اشرف با اسلحه به جنگ با نظامیان انگلیس پرداختند و اشغالگران انگلیس را از عراق بیرون راندند. تاریخچه دخالت سیاسی انگلیس در حوزه های شیعه به این دو واقعه مهم برمی گردد که از حوزه و مرجعیت نجف ضربه خورده است؛ طبیعتاً وقتی یک استعمار پیر، ضربه می خورد و منافع خود را از دست می دهد، به دنبال این است که از چه راهی می تواند، جلوی آن را بگیرد و راهی که می تواند مانع آن شود، این است که عوام الناس، مقدس مآب ها و اقشار مختلف مردم یا حتی بعضی از آخوندهایی که ارتباط داشتند و برای مداوا به لندن می رفتند را تحت تأثیر قرار دهد و آنها جلوی حرکت های ضد استعماری مراجع را بگیرند.

شفقتنا: اگر دخالت خارجی چون انگلیس نبود آیا می توانیم بگوییم که ممکن بود دو مکتب فکری در تشیع وجود داشته باشد، یکی دخالت در سیاست را بپسندد و احصاء کند و یکی دیگری دخالت در سیاست را نپسندد؟

قطعا اینگونه است. در سال ۴۴ بعد از اینکه امام از ترکیه به نجف تبعید شد، همه مراجع به دیدن امام آمدند و پس از آن امام هم به بازدید یک به یک مراجع از جمله مرحوم آیت الله حکیم رفتند؛ در این ملاقات بحثی میان آیت الله حکیم و امام درمی گیرد، امام در آن جلسه به آیت الله حکیم می گویند که رژیم شاه چه اقداماتی انجام می دهد و چه اهدافی دارد و وظیفه علما در چنین شرایطی اظهار مخالفت است و باید مبارزه کرد و جلوی انحراف را گرفت. آیت الله حکیم در آن جلسه فرموده بودند، در صورتی یک فرد می تواند این اقدامات را انجام دهد که مبسوط الید باشد و حرف او گوش شنوا و یار و یاور داشته باشد تا بتواند به اهداف خود برسد، کسی از ما شنوایی ندارد و به دنبال ما نمی آید ولو آنکه بگوییم.

شفقتنا: در واقع آقای حکیم اصل مطلب را قبول داشتند، اما فرمودند امکانات آن را نداریم؟

بله! امام می فرمایند شما مرید بسیار دارید، شروع کنید، بنده اولین کسی هستم که دنبال شما حرکت می کنم؛ آیت الله حکیم می فرمایند که شرایط امروز مانند دوران امام حسن مجتبی (ع) است، همان گونه که در زمان امام حسن مجتبی، حضرت مجبور صلح و سکوت شدند، امروز هم همان شرایط هست. امام پاسخ می دهند که اتفاقاً امروز شرایط امام حسین (ع) است، رژیم شاه قصد دارد ریشه اسلام را بزند، امروز روزی نیست که ما به بهانه اینکه مثلاً یار و یآوری نداریم که داریم، در مقابل جنایاتی که شاه می کند، سکوت کنیم. در حقیقت می خواهیم بگوییم این دو مشرب در اولین یا دومین جلسه ای که امام با آیت الله حکیم داشتند، خود را نشان داد و این دو مکتب و مبنا در نجف خودنمایی می کرد.

شفقتنا: در حقیقت مباحث تفاوتی نکرده بوده، ظاهراً تفسیر آنها از شرایط با هم تفاوت داشته است، یعنی آقای حکیم اصل مبارزه را رد نکردند، گفتند نمی توانیم مبارزه کنیم .

بله! آنچه راجع به حفظ حوزه، بیضه اسلام و حوزه های علمیه بیان کردم، یک میناست یعنی اختلاف دیدی نیست بلکه می گوید در هر شرایطی باید این حوزه را حفظ کنیم مثلاً در زمان مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی، موسس حوزه علمیه قم، علی رغم تمام جنایت هایی که رضاشاه می کرد از جمله کشف حجاب، اما شیخ عبدالکریم به هیچ وجه وارد عرصه مبارزه نشد و مخالفت نکرد تا حوزه قم را حفظ کند و حفظ هم شد البته ممکن بود که اگر ایشان اقدامی انجام می داد، رضاشاه بساط قم را جمع می کرد (که البته توان آن را نداشت)، یا مثلاً در زمان آیت الله العظمی بروجردی ایشان وارد عرصه مبارزه با رژیم شاه نشد البته شاه در آن موقع از ترس آقای بروجردی داستان انقلاب سفید و اصلاحاتی که می خواست انجام دهد را به بعد از فوت آقای بروجردی موکول کرد.

شفقتنا: فرمودید که حضرت امام به مراجع احترام می گذاشتند.

داستان احترام امام به مراجع از زمانی که امام در قم بودند، شروع شد؛ طبیعتاً یکی از شاگردان برجسته مرحوم شیخ عبدالکریم حائری در آن زمان امام خمینی بود، در سال ۱۳۲۱ تازه محمدرضا بعد از رضاشاه سر کار آمده بود، در کتابخانه وزیری اولین دست نویس امام به عنوان یکی از فضایی قم وجود دارد و هنوز به عنوان یک سند رسمی است، افکار و اندیشه هایی که امام در سال ۴۲ داشتند، آن سال ها و زمانی که کشف الاسرار را نوشتند نیز همان افکار و اندیشه ها را داشتند؛ اما این مسائل، مسائلی نبوده که با مرجعیت اصطکاکی پیدا کند، در زمان شیخ عبدالکریم، با اینکه امام همان افکار را داشتند، اما با شیخ عبدالکریم هیچ اصطکاکی نداشتند؛ در زمان آقای بروجردی هم همین طور بوده، امام یکی از نزدیک ترین چهره ها و شخصیت های علمی قم در کنار آیت الله بروجردی بود، اما در مقطعی بر اثر بعضی اطرافیان آیت الله بروجردی، امام مقداری حضور خود در بیت آیت الله بروجردی کمرنگ می کند و مشغول به تدریس و شاگردپروری می شود، اما احترام ایشان را رعایت می کند و هیچ گاه مخالفت با آیت الله بروجردی نمی کرد، علی رغم اینکه امام روش و دیدگاه دیگری را می پسندید و به آقای بروجردی پیشنهاد می کرد.

شفقتنا: زمانی که آقای بروجردی رئیس حوزه بود، امام از ایشان عبور نمی کردند و نظام حوزه را به هم نمی ریختند؛ امام این سکوت و مشی را چگونه تفسیر می کردند، آن را مانند دو فتوای متفاوت که علما در یک موضوع دارند، تفسیر می کردند و احترامات را حفظ می کردند یا اینکه احترام ظاهری بود تا عرفیات حوزه رعایت شود و آسیبی وارد نگردد؟ حضرت امام در این مورد غیر از نگاه تفسیری و در جلسات و نشست ها، اظهار نظری نکردند که بتوان معنایی از آن را دریافت؟

من داستانی را برای شما می گویم تا مشخص شود که امام چقدر از این وضعیت رنج می بردند و در عین حال به احترام مراجع سکوت می کردند؛ من سال ۵۲ یا ۵۳ به سوریه و لبنان رفتم؛ در جنوب لبنان یک درگیری موضعی و مقطعی بین اسرائیل و اردوگاه های فلسطینی انجام شد و عده ای از فلسطینی ها

شهید شدند و مقداری ادوات و نیروهای اسرائیلی در آن درگیری آسیب دیدند و عقب نشینی کردند، یک شب تا صبح من در جنگ در جنوب لبنان بین اسرائیلی ها و فلسطینی ها قرار گرفته بودم، اسرائیل و فلسطین در ساحل و دریا با هم می جنگیدند، مردم هم در جنوب لبنان فرار را بر قرار ترجیح می دادند و به طرف بیروت می رفتند؛ بعد از این داستان، نماز جمعه هایی در جنوب لبنان برگزار می شد که من در یکی از مساجد رفته بودم، امام جمعه و جماعت در سخنرانی خود علیه فلسطینی صحبت کرد و گفت، مصیبت هایی که در جنوب لبنان مشاهده می کنیم به خاطر اردوگاه های فلسطینی و فلسطینی هاست وگرنه اسرائیل با ما کاری ندارد، در چنین شرایطی طبیعتاً و عملاً شیعه علیه فلسطینی های جنوب لبنان تحریک می شد؛ من متوجه شدم که در یک حرکت ظاهراً هماهنگ، در بسیاری از مساجد این صحبت ها مطرح می شود و این تبلیغات صورت گرفته است؛ بعد از تابستان به نجف آمدم و خدمت امام رسیدم و گزارشی راجع به مشاهداتم در لبنان عرض کردم و گفتم، در جنوب لبنان فلسطینی ها در مقابل اسرائیل می جنگند و شهید می شوند، ما شیعیان که باید در آزادسازی مسجداً اقصی و فلسطین پیشتاز باشیم، پشت آنها را خالی می کنیم و شیعه را علیه فلسطینی ها تحریک می کنیم، امام بسیار متأثر شدند، سرشان را پایین انداختند و فرمودند: "ما چه کار می توانیم، کنیم، از صدر اسلام تاکنون گرفتار همین پیرمردها و مقدس مآب ها بوده ایم"، من آن لحظه از روی جوانی و کم تجربگی جمله ای را عرض کردم و گفتم: اگر امروز امام زمان (عج) بود و از شما سوال می کرد چرا در این قصه اقدام نکردید، شما همین جواب را می دادید؟ امام فرمودند: "ان شاء الله موفق باشید."

من دست امام را بوسیدم و بیرون آمدم.

یک یا دو روز بعد امام در دفاع از فدائیان جان بر کف فلسطین و وظیفه علما و به خصوص شیعیان جنوب لبنان در حمایت از آنها اعلامیه بسیار شدیدالحنی نوشتند و تأکید کردند همه وظیفه دارند از فلسطینیانی که از سرزمین مقدس فلسطین دفاع می کنند، حمایت کنند؛ نمی دانم در همین بیانیه یا اعلامیه دیگری بود که گفتند: من اجازه می دهم از برخی وجوهات برای مبارزه با رژیم اشغالگر قدس و صهیونیست ها استفاده شود.

می خواهم بگویم علی رغم اینکه قدرت شیعه و حوزه های علمیه بسیار زیاد بود، اما این سکوت حوزه ها درباره سرنوشت مسلمانان و عدم دخالت در مسائل سیاسی باعث می شد که ایشان رنج ببرند و در عین حال سکوت کنند. به عنوان مثال در سال ۵۶ که انتفاضه اربعین اتفاق افتاد، رژیم بعث عراق جلوی زائرین را گرفت، درگیری رخ داد و عده ای را به گلوله بستند و شهید کردند و تعدادی از جمله پنج نفر از حزب الدعوه از جمله آقایان قیانجی، تبریزی، نوری، طعمه و دو نفر از طلبه های نجف را دستگیر و محکوم به اعدام کردند؛ حضرت امام در این واقعه به شدت با دولت بعث عراق برخورد کرد و خطاب به حسن البکر نامه تندی نوشت و سپس تماس گرفت و قائم مقام و استاندار را خواست و تأکید کرد که این افراد نباید اعدام شوند، اما در نهایت این پنج نفر را اعدام کردند؛ در آن واقعه امام درس را تعطیل کردند، شنیدند که آیت الله خویی هم آن روز درس نیامدند، دو نفر را خدمت آیت الله خویی فرستادند و پیغام دادند که اقدام بسیار خوبی است که شما هم امروز به درس نیامدید و برای اینکه این موضوع تکرار نشود، آیا موافق هستید تمام مساجد نجف سیاه پوش شوند و همچنین درس ها به مدت یک هفته تعطیل شوند و از این مساجد قرآن پخش شود؟ آیت الله خویی نظرشان متفاوت بود و پاسخ داده بودند از فردا درس را شروع می کنم. وقتی این پاسخ به امام رسید، امام هم به احترام آیت الله خویی درس را

شروع می کنند و راه را ادامه نمی دهند. در حقیقت امام برای زعامت حوزه علمیه نجف که آیت الله خویی و قبل از ایشان آیت الله حکیم بود، احترام قائل بود. در موارد دیگر هم امام این احترام را حفظ کردند، این در حالی بود که از وضعیت موجود آن زمان رنج می برد چون می دانستند که می توانند تغییری در عراق ایجاد کنند، همانطور که در ایران بعدها ایجاد کردند.

شفقتاً: حضرت امام در آن زمان، به همان میزان که نسبت به موقعیت عراق حساس بودند نسبت به ایران هم این حساسیت را داشتند؟ وضعیت شیعیان، حکومت و سیاست در عراق یا نوع مداخله امام در سیاست عراق و ایران با هم متفاوت بود؟ اگر امام به شکل عام اعتقاد به دخالت در سیاست داشتند چرا این سیاست را به همان شکلی که راجع به ایران می گفتند، راجع به عراق مطرح نکردند؟ اگر این مساله تنها متوجه ایران بود و مربوط به عراق نمی شد، آیا این توجیه نمی شود که علمای نجف نمی خواستند وارد سیاست عراق شوند؟ امام از باب اثر، زمینه و امکان ایران را مستعدتر از عراق می دیدند؟ امام به عنوان رهبر ایران بعدها وارد داستان شدند، اما چرا راجع به عراق خیلی از ایشان نشنیدیم که نظراتی داشته باشند؟

مبنای امام در رابطه با ولایت فقیه این است که همه فقها ولایت دارند، اما این ولایت در صورتی به فعلیت می رسد که مبسوط الید باشد. ولایت مرجعی در عراق مستقر هست که مرجع شیعیان عراق باشد، زمانی آیت الله حکیم مرجعیت مطلقه را در عراق داشتند، مردم همه از آیت الله حکیم تقلید می کردند لذا حضرت امام هم در مسائل عراق از آقای حکیم حمایت می کرد، اما خودشان در مسائل عراق دخالتی نمی کرد چون امام در عراق مبسوط الید نبود بلکه در ایران مبسوط الید بود و اکثر مردم در ایران امام را قبول داشتند و از امام تقلید می کردند.

در سال ۴۸ وقتی آقای حکیم مبارزه خود با بعثی ها را آغاز کرد و به عنوان اعتراض به رژیم بعث عراق به بغداد رفت و در بغداد مردم جمع شدند و می رفت که آن سیل جمعیت اساس رژیم بعث را فرو بریزد، حسن البکر رئیس جمهور و صدام و مهدی عماش معاونین او بودند، آنها با توپ و تانک مردم را متوقف و آیت الله حکیم را دستگیر کردند و به نجف بردند، در کوفه حصر خانگی برای ایشان برقرار کردند و ایشان در خانه خود و در یک فضای خوف و وحشت مستقر شدند.

شفقتاً: باز اینجا تفاوت مکتب حضرت آقای حکیم و حضرت امام معلوم نشد؛ آیت الله حکیم به اندازه وسعت خود عمل کرد؟

آقای حکیم در خانه مستقر شد؛ با همان حمله اول بعثی ها، یکی از پسران آقای حکیم، سید مهدی حکیم به دبی فرار کرد و از آنجا به انگلیس رفت؛ در نجف به اصطلاح کآن علی رؤسهم الطیر، سکوت مطلق و وحشت فراوان حاکم شد و این گمان به ذهن ها آمد که وقتی بعثی ها با آقای حکیم که این همه در میان عشایر قدرتمند بود، چنین کنند با سایرین به چه طریقی عمل خواهند کرد. این فضای خوف و وحشت به هیچ وجه مناسب با حوزه علمیه نجف نبود؛ امام به حاج آقا مصطفی می فرمایند که می خواهم به عیادت آقای حکیم بروم لذا به کوفه می آیند و اولین کسی که از آقای حکیم در کوفه دیدن می کند، امام هستند، بعد از دو یا سه روز به حاج آقا مصطفی می فرمایند: به دیدن آقای حکیم برو و حاج آقا مصطفی هم می روند؛ این خبر که امام با شجاعت خود فضای خوف را شکستند و به دیدن آقای حکیم رفتند، در نجف برای طلاب و علما تسلائی خاطری بود؛ مرتبه سوم امام به وسیله حاج آقا مصطفی به آقای حکیم

پیغام می دهند که نشستن شما در خانه به نفع حوزه نجف نیست؛ وقتی رژیم بعث احساس کند که با یک حمله می تواند شما را خانه نشین کند و نجف هم خاک مرگ بر سرش پاشیده شود، خیلی راحت حوزه را از بین می برد؛ شما باید بیرون بیایید، پیشنهاد می کنم که لااقل هفته ای یک شب از کوفه به زیارت امیرالمومنین مشرف شوید تا طلبه ها و مردم نجف شما را ببینند و این ترس از رژیم بعث شکسته شود؛ آقای حکیم به توصیه امام عمل کرد، شب اولی که آقای حکیم از کوفه به نجف آمد، من به طرف حرم می رفتم، جمعیت عجیبی جلوی صحن آمده بودند و صلوات می فرستادند و آیت الله حکیم با یک جلال و جبروتی وارد صحن حرم امیرالمومنین شد و برگشت؛ پس از آن آقای حکیم هر هفته به زیارت می آمدند، این روش امام در برخورد با ستمگران بود؛ پس از اینکه آقای حکیم از دنیا رفتند، امام به همه پیغام داد که من راضی نیستم هیچ کسی از مرجعیت من تبلیغ کند.

شفقتا: امام به چه کسی پیغام دادند؟

به حجت الاسلام و المسلمین حاج سید احمد آقا و آیت الله پسندیده در قم نامه نوشتند و گفتند: کسانی که در دفتر وکیل من هستند به هیچ وجه حق ندارند، یک نفر را دعوت کنند که از من تقلید کند، آقای حاج شیخ عبدالعلی قرهی که همیشه همراه امام بودند، برای همه دوستان امام در نجف این پیغام را آوردند.

شفقتا: این مساله در شرایطی به وجود آمد که مرجعیت امام مستقر بود؟

بله!

شفقتا: یعنی بعد از آقای حکیم، امام را به عنوان مرجع تقلید جدید قبول نداشتند، اما امام مرجعیت مستقر بودند؟

امام در ایران مقلدان فراوانی داشتند.

شفقتا: مقلد و رساله داشتند ولی تبلیغ را قبول نداشتند؟

بله! نزدیکان امام به هیچ وجه حق نداشتند، راجع به مرجعیت حضرت امام تبلیغ کنند. زمانی که امام در نجف بودند، بسیاری از مراجع دیگر تبلیغ می کردند، اما خودبه خود در آن زمان نجف تحت تأثیر امام قرار داشت و طلاب و فضلالی نجف از سایر کشورها مثل هند، پاکستان، افغانستان و کشورهای جنوبی خلیج فارس متمایل به امام بودند. این استقبال چنین بود که پس از آیت الله حکیم اکثریت طلاب و فضلالی نجف به صورت خودجوش در ۴۰ روز تعطیلی حوزه نجف بعد از رحلت آیت الله حکیم به کشورهای خود سفر کردند و در مناطقی که شیعیان بودند به تقلید از حضرت امام پرداختند. یک مرتبه موج مقلدین امام سراسر پاکستان، هند، افغانستان و مناطق مختلف و خلیج فارس را گرفت و آنقدر وجوهات به طرف دفتر امام در نجف سرازیر شد که مبلغ شهریه امام به طلاب افزایش یافت؛ تا آن زمان در حوزه علمیه شهریه ای که از سوی همه مراجع برای یک فرد متأهل پرداخت می شد ۱۰ دینار بود.

شفقتا: حضرت امام قبل از این مساله چه میزان شهریه می دادند؟

امام قبل از این قصه یک دینار، آیت الله حکیم یک دینار و نیم، آیت الله خویی یک دینار، آیت الله شاهرودی بُن سه قرص نان در روز با نیم دینار شهریه می دادند؛ وقتی وجوهات واصله به امام افزایش می یابد، ایشان به مجردها مبلغ ۵ دینار و به متأهل مبلغ ۱۰ دینار شهریه پرداخت می کردند؛ اما بعد از

آقای حکیم، امام مبلغ شهریه را از یک دینار به سه دینار، ماه بعد ۵ دینار، و ماه بعد به ۱۰ دینار رساند، به همین میزان آیت الله خویی نیز شهریه ها را بالا بردند، به جایی رسید که بعضی بزرگان به امام پیغام دادند که شما شهریه را تا کجا می خواهید بالا ببرید؟! امام پاسخ داده بودند که هر چه برای من پول بیاید، به طلبه ها می دهم، برخی آقایان می گفتند، طلبه افغانی، تبتی و پاکستانی ظرف یک مدت کوتاه، شأنیت این حد از شهریه مثلاً ۵۰ دینار را ندارند، امام فرمودند: طلبه هایی که در مقابل این رژیم در خیابان راه می روند ولو درس نخوانند هم مانند یک تانک می مانند که باید آنها را حفظ کرد.

شفقتنا: این جمله امام را خودتان شنیدید؟

بله، امام فرمودند هر یک عمامه به سری که در خیابان در مقابل رژیم بعث عراق راه می رود مانند تانکی می ماند و باید آنها را حفظ کرد، بر این اساس هر چه پول برای من بیاید به طلبه ها می دهم.

حضرت امام آن زمان به طلاب قم هم شهریه پرداخت می کردند؟

بله!

به قم چقدر شهریه می دادند؟

یادم نیست...

شفقتنا: گفته می شود در یک مقطع خاص پنج نفر به عنوان مراجع آن زمان معرفی شدند، حضرات آیات معظم آقای خویی، آقای خمینی، آقای گلپایگانی، آقای مرعشی و شهید سید محمدباقر صدر؛ در این زمان ظاهراً اختلافی میان بیت حضرت امام و امام موسی صدر پیش آمد و برخی گفتند جریان پیش آمده میان امام و آقای صدر به خاطر توقعی بود که امام از آقای صدر داشتند که ایشان در لبنان امام را به عنوان مرجع معرفی کنند، امام موسی صدر این اقدام را انجام نمی دهند و همین امر موجب ایجاد شکاف میان روابط شد، گرچه آقای صدر رابطه خود با امام را حفظ کردند و به دیدن ایشان می آمدند و امام هم به قول شما نظرشان دخالت در مرجعیت نبود، اما ظاهراً بنا بر برخی اقوال آن مقطع نقطه ای برای شروع برخی اختلافات بوده است، شما در این مورد روایتی دارید؟

اصلاً چنین چیزی صحت ندارد، اولاً در اساسنامه مجلس اعلای شیعه در لبنان سلسله مراتب مراجع تعریف شده بودند؛ در آن زمان آیت الله حکیم و پس از ایشان آیت الله خویی و سپس آیت الله سید محمدباقر صدر به صورت سلسله مراتب مرجعیت تعیین شده بودند؛ اساسنامه مجلس شیعه لبنان به سال ۴۲-۴۳ مربوط می شود، آن زمان امام در ایران بودند و ربطی به جریانات نجف و لبنان نداشتند، اما اختلاف نظری که به وجود آمد، به سال ۱۳۵۰ مربوط می شود؛ در آن اوج خفقانی که در ایران وجود داشت و بسیاری از علما و مبارزین تبعید، زندان و شکنجه می شدند، امام موسی صدر به ایران می آید و به ملاقات شاه می رود، خود ایشان می گوید که من را آقای مهندس بازرگان و دوستان مبارز در ایران تشویق کردند و گفتند، با توجه به موقعیتی که شما دارید می توانید با شاه ملاقات کنید و از شاه درخواست کنید که آقای حنیف نژاد و سران مجاهدین خلق را اعدام نکنند و من به اصرار آنها به ملاقات با شاه رفتم. دوستان امام در ایران و کشورهای مختلف اعتراض کردند که چرا امام موسی صدر به دیدن

شاه با این همه جنایاتی که کرده، رفته است، اینکه یک روحانی به دیدن شاه برود، به نوعی تأیید و تبلیغ شاه هست البته هیچ تبلیغی برای ملاقات امام موسی صدر و شاه در رادیو و تلویزیون شاه نشد و خبری از اینکه امام موسی صدر برای جلوگیری از اعدام زندانیان به دیدن شاه رفته است، گفته نشد در نتیجه برداشت این است که شما به دیدن شاه رفتید و بر این اساس یک اختلافی بین نیروهای انقلابی در داخل و خارج ایران و هواداران امام موسی صدر و خود ایشان به وجود آمد. همچنین آقای جلال الدین فارسی در لبنان نیز با آقای صدر به شدت مخالفت کرد؛ جزوه هایی پخش شد با این محتوا که آقای صدر چنین وضعیتی دارد.

حضرت امام چه فرمودند؟

امام هیچ دخالت و صحبتی نکردند فقط مرحوم شهید آیت الله حاج آقا مصطفی (ره) که هر سال تابستان ها به صورت معمول به سوریه و لبنان می رفتند، پس از اینکه این واقعه اتفاق افتاد ایشان ارتباط خود را با آقای صدر قطع می کند و وقتی به سوریه و لبنان سفر می کنند، برنامه ملاقات با امام موسی صدر برای ایشان ترتیب داده نمی شود و ایشان از ملاقات با آقای صدر امتناع می کند تا سال ۵۶ که آن تابستان هم طبق معمول مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی به سوریه سفر کرد و همزمان مرحوم حاج سیداحمد آقا خمینی هم به سوریه آمد و پا در میانی کرد و برنامه دیدار حاج آقا مصطفی و آقای موسی صدر را ترتیب داد و بدین سان ملاقاتی میان مرحوم شهید آیت الله حاج مصطفی خمینی و امام موسی صدر در منزل آقای کشمیری در لبنان صورت گرفت.

شفقتاً: با توجه به اینکه پیروان امام مسلط به قدرت شده بودند، این مسائل یا کدورت بعدها در پیگیری ماجرای امام موسی صدر در سیاست حکومت جمهوری اسلامی اثری داشت یا اینکه با همت و جدیت ماجرای امام موسی صدر پیگیری شد؟ در حال حاضر برخی این شبهه را وارد می کنند که این شکاف به هر دلیلی وجود داشته و بر پیگیری ماجرای امام موسی صدر و فشار بر لیبی اثر گذاشته است؛ این سخن تهمت نیست؟

من چون در اصل جریان هستم، می گویم؛ حضرت امام برای سران جبهه صمود و تصدی یعنی الجزایر، سوریه، فلسطینی ها و یاسر عرفات و لیبی نامه نوشت و موضوع امام موسی صدر را مطرح کرد.

این نامه مربوط به چه زمانی بود؟

قبل از انقلاب، امام که به پاریس (فرانسه) رفتند، هیأتی را فرستادند که با حافظ اسد ملاقات کنند از جمله این افراد ظاهراً صادق طباطبایی و قطب زاده بودند، این افراد موضوع امام موسی صدر را پیگیری کردند؛ تا جایی که من می دانم امام در همه مراحل پیگیر موضوع امام موسی صدر بودند و این پیگیری ها را ادامه می دادند، زمانی که سرگرد جلود در سال ۵۸ به قم آمد و با واسطه محمد منتظری ملاقاتی با امام داشت، در آن ملاقات امام شدیداً پرخاش و اعتراض کرد و موضوع را از سرگرد جلود که مرد شماره دو لیبی بود، پیگیری کرد.

در ضمن حکومت موقت همگی طرفداران امام موسی صدر بودند، آقای صادق قطب زاده سخنگوی ایشان بود، آقای چمران در تشکیلات آقای صدر و به تعبیری دست راست ایشان بود. آقای یزدی همیشه در کنار آقای صدر بود، آقای سحابی هر سال خدمت آقای صدر می رفت در حقیقت اکثر افراد دولت

موقت از مریدان آقای صدر بودند لذا شما می توانید بگویید که این دولت به دلیل مسائلی که قبل از انقلاب وجود داشته، نسبت به موضوع آقای صدر اهمیتی نداشته است؟! این صحبت ها دروغ های شاخ داری است که عده ای می گویند.

در سال ۵۹ قرار شد که من به عنوان سفیر در سوریه خدمت کنم، همه مقدمات انجام شد، شهید رجایی که نخست وزیر بود، نامه نوشتند، استوارنامه را بنی صدر باید امضا می کرد تا بنی صدر اسم من را در استوارنامه دید، گفت، محتشمی را رها کنید و من هم کنار کشیدم تا اینکه شهید رجایی رئیس جمهور شد و آقای مهندس موسوی وزیر خارجه آقای شهید رجایی بود، مهندس موسوی پس از اینکه از مجلس رأی اعتماد می گیرد، روز اولی که به وزارت خارجه می آید، روی میز وزارتخانه نامه ای می بیند که در آن حکمی است که آقای رجایی برای من به عنوان سفیر در سوریه نوشتند، مهندس موسوی می پرسد، داستان چیست؟ می گویند بنی صدر مخالفت کرده است. مهندس موسوی با تلفن منزل من در قم تماس گرفتند و گفتند: شما کجا هستید؟ گفتیم: قم، گفتند: به وزارت خارجه بیایید، با شما کاری دارم، گفتیم: من دیگر با وزارت خارجه کاری ندارم، گفتند: ما با شما کار داریم. به وزارت خارجه و دیدن مهندس موسوی رفتم، ایشان گفت به سوریه بروم، گفتیم: مخالفت شده، گفت: بنی صدر مخالفت کرده، آقای رجایی برای شما حکم زده، ما هم برای آقای رجایی استوارنامه را می فرستیم و شما هم برای رفتن به سوریه آماده شوید، من هم مقدمات کار را در وزارت خارجه انجام دادم و آقای رجایی هم احتمالاً اولین و آخرین استوارنامه ای که امضا کرده، استوارنامه من بوده است؛ من در شهریور سال ۶۰ به سوریه رفتم، یک هفته سوریه بودم که آن حادثه انفجار رخ داد.

اما پیش از رفتنم به سوریه برای خداحافظی خدمت امام رسیدم، ایشان چند توصیه به من داشتند، یکی اینکه هر جایی که قرار می گیرید، همیشه به پشت سر خودتان نگاه کنید، شما تکیه بر یک انقلاب بزرگ و تکیه بر یک ملت مقاوم و ایستاده دارید که توانسته است یک چنین انقلابی را در جهان برپا کند. با این دید به جلسه بروید و صحبت کنید. دوم اینکه، امام به من فرمودند یکی از وظایف اصلی شما پیگیری مسأله امام موسی صدر است، از مقامات سوریه و کسانی که در این جریان بودند یا می توانند باشند، بخواهید که موضوع آقای امام موسی صدر پیگیری شود و از لیبی خواسته شود. امام نه تنها در موضوع امام موسی صدر به من سفارش کردند، بلکه بعدها شنیدم وقتی آقای خوانساری می خواستند به عنوان سفیر عازم لیبی شوند نیز با امام ملاقات می کنند، امام به ایشان هم می فرمایند موضوع امام موسی صدر را حتماً پیگیری کنید تا وضعیت ایشان روشن شود و هر چه زودتر برگردد؛ هیأت های مختلفی که از ایران به لیبی می رفتند و با امام ملاقات می کردند، امام همواره سفارش امام موسی صدر را می کردند چون اولاً امام موسی صدر مانند فرزند امام بود و دوم اینکه امام موسی صدر یکی از بهترین شاگردان امام بود و امام هم می دانست چقدر نقش موثری دارند.

نهایتاً هیچ جا نشنیدید که در مورد این موضوع نسبت به امام نقد، حاشیه و کنایه ای داشته باشند؟

نشنیدم.

شفقتاً: اینکه در مورد اعلام مرجعیت امام توسط امام موسی صدر در لیبی بیان کردم را یکی از آقایان در خاطره ای بیان کردند، سایرین مانند نظر شما را داشتند و گفتند اصلاً برای امام این موضوع که کسی ایشان را مرجع معرفی کند یا نکند اهمیتی نداشت و حضرت امام بعدها بسیار پیگیری موضوع

امام موسی صدر بودند و حتی اضافه بر فرمایشات شما، گفتند که حضرت امام، قذافی را نپذیرفت مگر اینکه تکلیف امام موسی صدر مشخص شود.

بله، علت اصلی که قذافی به ایران نیامد، به خاطر این بود که رئیس جمهور می خواست او را دعوت کند و آقای خامنه ای هم او را دعوت کرد، اما او می گفت آقای خمینی باید من را دعوت کند، امام هم قذافی را نپذیرفت.

اما درباره تبلیغ مرجعیت دیگران و عدم طرح مرجعیت حضرت امام وقتی از حادثه و مساله ای سال های زیاد فاصله می افتاد در اصل موضوع خلط صورت می گیرد؛ داستان اعلامیت هم از همین قبیل است، اگر اطرافیان امام می خواستند موضع بگیرند باید با خود آقای شهید صدر در نجف موضع می گرفتند، بعد از آیت الله حکیم، تعدادی از آقایان از جمله آقایان علما شیخ صدرای بادکوبه ای، شیخ مجتبی لنگرانی و شهید سیدمحمدباقر صدر و ... در نجف اعلامیت آیت الله خویی را به عنوان مرجع تقلید اعلام کردند،

آقای سید محمود شاهرودی از شاگردان آقا صدر در خاطراتش می گوید رویکرد آقای صدر در این مسیر نیز بود که ایشان از این طریق در ارتباط با جریان و فضای مبارزه با شاه و رژیم های مشابه نیز باشند.

اگر بنا بود دوستان امام به خاطر اینکه کسی اعلامیت یا مرجعیت شخص دیگری را ذکر کرده و اعلامیت و مرجعیت امام را اعلام نکرده، با او مخالفت کنند، باید از همین جا شروع می کردند و با همین آقایان مخالفت می کردند، اما اصلاً این حرف ها نبود. دوستان امام احساس نیاز نمی کردند که بخواهند راجع به مرجعیت امام تبلیغات کنند.

شفقتنا: شما با شیفتگی خاصی نسبت به امام صحبت می کنید و سال ها در کنار ایشان بودید، روحیه امام چه شاخصه هایی داشت، ایشان چه روحیه ای داشت که باعث می شد شما از برخی مسائل دوری کنید یا به تعبیری تخلفی نکنید؟ به طور کلی سلوک طلبگی ایشان به چه صورت بود؟

به نظر من امام انسانی استثنایی و جامع بسیاری از مسائلی بود که اگر یکی از آنها در یک فرد وجود داشت و افراد آن را احساس می کردند، شیفته و مرید او می شدند و جای دیگر نمی رفتند. یکی از این ویژگی ها این بود که امام نسبت به مسائل دنیوی کاملاً بی اعتنا بود.

از همان ابتدا؟

این را سر بسته می گویم، آقای بروجردی یک مرجع طراز بالا در سراسر دنیای اسلام بودند، وقتی از دنیا می روند، کسی باید به جانشینی ایشان خود را معرفی کند و رساله اش آماده باشد، نکته دوم اینکه وقتی مرجع از دنیا می رود، چند روز خانواده و آیت الله ها فاتحه می گیرند.

امام رساله چاپ نکرد، این اقدام بدین معناست که من دنبال ریاست و مرجعیت نیستم، زمانی که مراسم های فاتحه خوانی توسط آیات و علما و خانواده برگزار می شد، ما هم به احترام آقای بروجردی به این مراسم ها می رفتیم، به امام می گفتند شما هم مراسم فاتحه خوانی بگذارید، اما وقتی همه فاتحه ها تمام

شد دیگر کسی دنبال فاتحه نبود، حضرت امام مراسم بزرگداشت و فاتحه ای برای آیت الله بروجردی گذاشت تا در مراجعه عمومی، صحبت از مرجعیت و تقلید نباشد؛ در سال ۴۱ که داستان ایالتی، ولایتی و اعلامیه ها به وجود آمد، سیل مراجعات به امام و تبلیغ ایشان شروع شد، امام به صورت ناخواسته در شرایطی غافلگیرانه قرار گرفت و دید مردم دارند از او تقلید می کنند و بر این اساس بالاجبار حاشیه بر عروه الوثقی و رساله امام چاپ شد، برخی از مراجع رساله های خود را مجانی به مقلدین می دادند، اما امام فرمودند من رساله مجانی به کسی نمی دهم، هر کسی رساله می خواهد از کتابفروشی ها بخرد، بر این اساس ریاست و مرجعیتی که امام از آن فرار می کرد، به دنبال امام آمد.

امام در همین اتاق هر شب به مدت نیم ساعت جلوس داشتند، یک شب جمعی از علمای شیعه از هندوستان برای دیدن امام آمدند و به ایشان گفتند: "در فلان منطقه شیعه نشین هند، تار مویی است و می گویند موی محاسن امام حسین (ع) است، مردم به زیارت می آیند و نذر و نیاز می کنند، عده هم می گویند، این مساله صحت ندارد لذا یک اختلاف شدیدی به وجود آمده، شما این مساله را حل کنید، بگویند هست یا نیست تا خیال مردم راحت شود." امام فرمودند: "من دخالت نمی کنم"؛ اصرار کردند که باید دخالت کنید، شما مرجع تقلید مردم هستید، امام ناراحت شدند و گفتند: "چه کسی گفته من مرجع تقلید مردم هستم، این همه مراجع عظام وجود دارند"؛ در حقیقت امام با آنان برخورد بسیار محکمی کردند؛ ایشان به دنبال مسایل دنیوی از جمله ریاست و مرجعیت نبودند.

شفقنا: اگر اطرافیان یا یکی از شاگردان حضرت امام نظری می دادند یا اقدامی می کردند که خلاف نظر امام بود، ایشان چه برخوردی داشتند؟ آیا امام شاگرد و طلبه ای که با نظر ایشان مخالف بود را از جلسه و بحث حذف می کردند؟ امام مخالفت خود با مسایل را چطور نشان می دادند؟ اشاره کردید که امام تأکید داشتند کسی تبلیغ مرجعیت ایشان را نکند، اگر کسی این اقدام را انجام می داد، امام با او چه برخوردی داشت؟

البته چنین اتفاقی نیفتاد تا ما عکس العمل امام را بفهمیم ولی امام هیچ وقت کسی را به دلیل اینکه با نظرش مخالف هست، مجازات نمی کرد بلکه طرف مقابل وجدانش منفعل می شد و خودش را ملامت می کرد که بعدها تکرار نکند؛ مثلاً داستان اعتصاب غذا در کلیسای «سن مری» فرانسه که در زمان شاه به خاطر محکوم به اعدام شدن سیدمهدی هاشمی اتفاق افتاد شهید شیخ محمد منتظری به نجف آمد و گفت که بناست به نام روحانیون مبارز خارج از کشور و دانشجویان انجمن های اسلامی آمریکا و اروپا در این کلیسا اعتصاب غذا کنیم و به دوستان روحانی و مبارز نجف گفته شد که بلیت آماده است و به فرانسه خواهیم رفت و بنا شد یک عده ای بروند. ما (هسته مرکزی روحانیون مبارز خارج کشور نجف اشرف) یک سابقه ای داشتیم و آن این بود که چند سال قبل در نجف مشهور شد که می خواهند در تهران دکتر عباس شیبانی و عده ای را در زندان اعدام کنند، آن زمان آقای دعایی در رادیو بغداد برنامه داشت و صحبت می کرد، قرار گذاشتیم به بغداد برویم و به خاطر اعدام دکتر عباس شیبانی و برخی دیگر در ایران توسط رژیم شاه اعتصاب غذا کنیم، شاید ۱۰ یا ۲۰ طلبه بودیم که در یک کمپی که برای فلسطینی ها بود، سه روز اعتصاب کردیم، رسانه ها آمدند و فیلمبرداری و مصاحبه کردند و سپس یک بیانیه ای خوانده شد و برگشتیم؛ امام پیغام دادند که اعتصاب شما اضرار به نفس است و اشکال شرعی دارد، چرا این کار را کردید.

این مخالفت امام نسبت به اعتصاب غذا در ذهن ما بود، در آن زمان من آقای مرحوم فردوسی پور و آقای ناصری هسته مرکزی روحانیون مبارز خارج کشور در نجف اشرف بودیم، ۲۲ یا ۲۳ نفر مجموع روحانیونی بودند که ما را به عنوان رابط با حضرت امام انتخاب کرده بودند؛ خدمت امام عرض شد که یک چنین اعتصابی است، ایشان گفت به دوستان من بگویید نروند. ما آمدیم به همه دوستان گفتیم امام با اعتصاب غذا مخالف است و اکثریت نرفتند، اما دو یا سه نفر به دلیل اینکه سر پر شوری داشتند، در این اعتصاب شرکت کردند و هیچ برخوردی با آنان نشد.

در اینجا یک خاطره به یادم آمد که: امام هیچ گاه فرزندان خود و دیگران را که مشغول بازی بودند و سر و صدا می کردند را نهی نمی کرد، مگر در مواقعی که آسیب و آزار به همسایه می رسید، حاج احمد آقا از کوچکی بسیار پرشور و پر انرژی بود و با هم بازی های خود، بازی می کردند، در حین بازی سنگی برداشته می شود و شیشه ای می شکند، صاحب خانه به امام که از درس برمی گشتند، اعتراض می کند و می گوید که فرزند شما شیشه منزل ما را شکسته است (البته دقیق یام نیست مشکلی که برای همسایه پیش آمد، چه بود) امام به منزل می آید و به احمد آقا می گوید، شما با بچه ها در کوچه بازی کردید و فلان کار را انجام دادید؟ احمد آقا می گوید: بله!، امام می گویند: همین جا بایست تا من بروم لباسم را در بیاورم و تو را تنبیه کنم، امام می روند داخل اتاق و لباس ها و عمامه را در می آورند و می آیند و می بینند که احمد همان جا ایستاده، می گوید: همین جا بایست تا من بروم وضو بگیرم و بعد تو را تنبیه کنم، امام وضو می گیرند و می بیند احمد هنوز ایستاده، احمد آقا می گوید به هر حال امام مقداری من را تنبیه کردند و رفتند، اما دو تا فرصت به من دادند تا فرار کنم. به هر حال می خواهم بگویم که امام با آن قدرت روحی که داشتند، بر روی ما و هر که دوستدار امام بود، تأثیر می گذاشتند لذا دوستداران امام همواره سعی می کردند برخلاف نظر امام کاری انجام ندهند.

شفقتاً: به استفاده آقای دعایی از رادیو بغداد اشاره و گفتید که در واقع شما از این فرصت استفاده کردید، چرا این فرض را در نظر نمی گیرید که آنها با دادن چنین امکان و فضایی از شما به عنوان منابع بزرگتری علیه شاه و حکومت شاه استفاده کردند؛ تعریف سیاسی یا مذهبی این مساله به چه صورت است و مبنای حضرت امام در این مورد چه بود؟

آقای دعایی در یک مجموعه ای در ایران بود، آقای منتظری، ربانی، هاشمی و آقای خامنه ای مجموعه مبارزین در قم بودند، اینها همه در یک فضا بودند و آقای دعایی با آنها کار می کرد منتهی طلبه جوان و بانشاطی بود، اطلاعات ایشان بسیار بود می خواستند ایشان را دستگیر کنند، لذا همه او را سفارش و تشویق می کنند که به نجف برود، ظاهراً با توجه به اینکه رادیوی بغداد علیه ایران راه اندازی شده بود و آن زمان یکسری مجاهدین خلق و گروه های مسلح فعال شده بودند، پس از اینکه بعضی ها روی کار آمدند و رادیو بغداد فارسی فعال شد، از ایران به ایشان سفارش می شود که شما هم یک برنامه ای به عنوان نهضت روحانیت ایران برقرار کنید و از ایران هم کمک های فکری و مطلب برای شما فرستاده می شود و لذا فضایی برای برنامه یک ربع ساعته آقای دعایی در رادیو بغداد ایجاد می شود، آن زمان مرحوم شهید آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی (ره) هم ایشان را تشویق می کند که به هر حال امکانی در بغداد وجود دارد که همه دارند حرف هایشان را می زنند و اکنون این امکان برای شما هم به وجود آمده است.

امام در این مورد نظری نداشتند؟

این سری از مسائل را با امام مطرح نمی کردند فقط از وقتی که ما به عنوان هسته مرکزی روحانیون مبارز از سال ۵۴ یا ۵۵ انتخاب شدیم، هیچ چیز را از امام مخفی نمی کردیم.

شما چه کسانی بودید؟

مرحوم آقای فردوسی پور و آقای ناصری که در حال حاضر امام جمعه یزد هستند و من، به عنوان هسته مرکزی روحانیون مبارز انتخاب شدیم، در حقیقت ما سه نفر بیشترین رأی را آوردیم که رابطی باشیم بین روحانیون مبارز نجف با امام؛ اعلامیه هایی که امام می خواستند به ایران بفرستند را می گرفتیم و می فرستادیم، قبلاً هر کسی مانند آقای دعایی اگر زودتر می رفت، اعلامیه را می گرفت و به یک وسیله ای به ایران می فرستاد یا گاهی آقای سیدحمید روحانی، محمد منتظری، حسن کروبی، هر یک از این دوستان یا من می رفتیم. در حقیقت اینگونه نبود که منظم باشد، هسته مرکزی که اتفاق افتاد، همه برنامه ها را با امام تنظیم می کردیم، برخی از دوستان که دلشان نمی خواست کارشان محدود و دستشان بسته شود به ما اعتراض می کردند که لزومی ندارد امام را در جریان همه امور بگذارید، مثلاً ما می خواهیم مبارزه یا اعتصاب غذا کنیم، چرا به امام گفتید!

شفقتاً: پس از رحلت حضرت آقای حکیم در بحث و درس امام تفاوتی ایجاد شد؟ شاگردان امام بیشتر شد؟ کلاس های امام رونق بیشتری یافت؟

من در خاطراتم مفصل طیف بندی های نجف را ذکر کردم و آوردم که چند جریان در نجف وجود داشته است؛ مثلاً یک جریان آقای شهید صدر، طرز تفکر و برنامه های ایشان چگونه بود یا اینکه تفکر و برنامه های جریان زیرمجموعه آقای صدر مثل حزب الدعوه چگونه بود، آنها با خود آقای صدر فرق می کردند و برخی از حلقه اولیه آقای صدر، دو حزبی بودند؛ هر حزب کار حزبی خودش را انجام می داد. برخی جریان ها در نجف با رژیم شاه ایران ارتباط داشتند و در نجف ضد امام بودند، من در خاطراتم مفصل توضیح دادم که اکثر طلبه های جوانی که از قم به عشق امام می آمدند را بسیار زیر نظر می گرفتند، به آنها که بسیار خوش استعداد بودند امکانات می دادند از جمله اینکه برای آنها استاد خوب در نظر می گرفتند؛ نمونه های آن وجود داشت و دارد که حالا نمی خواهم وارد این مقوله شوم.

یک جریان، جریانات بیوتات مراجع و دیگری خود مراجع بودند، خود مراجع حسابشان از بیوتات جدا بود، بیوت در عالم و فضای خاص خودشان هستند بعضاً اصلاً کاری ندارند که اندیشه و افکار مرجع تقلیدشان و نظر او راجع به امام خمینی چیست لذا بعدها مشخص شد که فلان آقایی که در فلان بیت است، رسماً گزارش می دهد که مثلاً خمینی این کار را کرده و ما این کار را کردیم و شما هم باید این کار را کنید، در واقع گرا می دادند که باید چه کاری علیه خمینی در نجف انجام شود، سفارت شاه و ساواک در نجف بسیار نیرو داشت، فرزندان برخی از علمای نجف در مدرسه ایرانیان علوی بودند و این مدرسه هم تحت کنترل ساواک بود بعضی از معلمان آن که رسماً ساواکی بودند و بعضی ها شاه دوستی را به عنوان یکی از اصول اصلی کار خودشان در کلاس درس قرار داده بودند، شاگردان دبیرستانی را تابستان ها به عنوان اردو به ایران می بردند و پس از تفریح در رامسر و کنار دریا و به طور خلاصه عیاشی، به نجف باز می گرداندند، حال تصور کنید برخی از این فرزندان چه آینده ای خواهند داشت.

بار اولی که من را دستگیر کردند، با دو روحانی دیگر به زندان نجف آوردند، به ما گفتند یک زندان کمونیست ها و یک زندان هم جرایم عادی است. ما پیش از این در کربلا، حله و بصره زندان بودیم،

زندان های کثیف و آدم های قاتل و دزد هم سلولی ما بودند، به همین دلیل در نجف ترجیح دادیم که به زندان کمونیست ها برویم، وارد زندان کمونیست ها که شدیم حدود ۲۰ تا ۳۰ نفر جوان تمیز در این زندان بودند، تشک های سفیدی در اطراف انداختند و نشستند، احوال پرسیدیم و متوجه شدیم، ۹۰ درصد آنها فرزندان آخوندهای نجف هستند و کمونیست شدند و در حال حاضر در زندان به سر می برند، ما تا ساعت ۱۲ شب با آنها بحث و گفت و گو می کردیم، پسر آخوند حرفش این بود که در این دنیای فقیر و با وجود بدبخت ها و پابرنه ها، آخوندها در نجف کاری نمی کنند فقط بخور و بخواب دارند، ما چرا باید راه آنها را برویم و از آنها حمایت کنیم!

در نجف وقتی آقای حکیم از دنیا رفت، در همان زمان شاه مرحوم آیت الله سعیدی را در زندان زیر شکنجه شهید کرد، عکس و تصویر ایشان با زیر نویسی مبنی بر اینکه رژیم شاه سفاک آیت الله سعیدی را شهید کرده، تکثیر و به در و دیوارهای نجف می چسباندیم؛ از سوی دیگر فرزندان علما می آمدند و این عکس را پاره می کردند، می خواهم بگویم فضای نجف در آن زمان یک چنین وضعیت سخت و دشواری را برای همه ما داشت.

شفقتا: اشاره کردید که پس از رحلت آقای حکیم با اینکه امام تأکید کردند کسی تبلیغ ایشان را نکند، اما در پاکستان، ایران، لبنان و کشورهای دیگر به امام رجوع می کردند، وضعیت امام در نجف نیز تغییری کرد یا همچنان فضا سنگین بود؟

وضعیت امام قبل و بعد از آقای حکیم همواره رو به رشد و تحسین بود، هیچ وقت امام در نجف افول نکرد؛ یک بحث، علما و به اصطلاح سران نجف به خصوص ایرانی های نجف بودند و یک بحث این بود که نجف در آن روز فقط منحصر به ایرانی ها نمی شد، قسمتی از نجفی ها و علمای نجف غیر ایرانی بودند و بدنه نجف یعنی طلاب و فضلا غیر از مدیریت نجف، شدیداً نسبت به امام سمپاتیک و علاقه پیدا کرده و مرید امام بودند و بعد از آیت الله حکیم این مساله بیشتر خود را نشان داد؛ بعد از رحلت آیت الله حکیم علی رغم اینکه حضرت امام پیغام دادند که راضی نیستم دوستان من از مرجعیت من تبلیغ کنند یا راجع به من صحبت کنند، به دلیل رحلت آقای حکیم حوزه ۴۰ روز تعطیل شد و در مساجد و محافل فاتحه خوانی برای آیت الله حکیم برپا بود؛ طلاب کشورهای مختلف به کشورهای خودشان رفتند، فضا اینگونه بود که همه فکر می کردند این طلاب به کشورهای خود بازگشتند تا خود مردم خود را توجیه کنند که به چه کسی رجوع و از کدام یک تقلید کنند؛ به صورت طبیعی بعد از آقای حکیم یا باید از آقای شاهرودی یا از آقای خویی تبلیغ می شد؛ از سوی دیگر در مدت ۴ سالی که امام در نجف بودند، فضای نجف نسبت به امام کاملاً مثبت بود چون امام چند کار اساسی در نجف انجام دادند، اول اینکه تبعیض کشنده را از درون نجف برداشت، در این حوزه ۵۰ سال پیش تبعیض نژادی وجود داشت، دریافتی شهریه هر نژادی به یک صورت و ایرانی به گونه ای دیگر بود، امام فرمودند، همگی طلبه و مساوی هستند و تبعیضی نیست، شهریه ای که امام پرداخت می کردند فرض کنید به مجرد ۵ دینار و به متأهل ۱۰ دینار بود، در حالی که قبل از ورود امام طلبه هندی و پاکستانی نیم دینار و ایرانی یک دینار و عرب یک دینار و نیم می گرفت؛ امام فرمودند: کجای اسلام این را می گوید؟ همه طلبه هستند، مگر امیرالمومنین اینگونه حکومت می کرد، مگر اینگونه نبود که طلحه و زبیر گفتند چرا حقوق من و این غلام را یکی قرار دادید؟! من طلحه ام من زبیرم، این غلام من است.

امام فرمودند، شهریه من برای همه مساوی است و همین باعث شد که طلبه ها در نجف می گفتند آقای خمینی به ما شخصیت داد و ما که قبلاً به دلیل نژاد از دیگران متمایز بودیم را در جایگاه انسانی خودمان قرار داد.

شفقتنا: فرمودید امام دو اقدام اساسی انجام دادند، به یکی از این اقدامات که شهریه بود، اشاره کردید. اما مورد دوم؟

دوم امکانات؛ امام سال اول و دوم برای منزل خود کولر نمی گرفت و می فرمودند هر وقت همه کولردار شدند ما هم کولر می گیریم در غیر این صورت با همین وسایل عادی زندگی می کنیم لذا امام مانند بسیاری از طلبه ها از پنکه استفاده می کردند؛ سپس به امام خبر دادند طلبه هایی هستند که پنکه هم ندارند. من خودم سال ۴۶ در مدرسه آیت الله بروجردی بودم، یک روز تابستان در اتاق نشسته بودم، دیدم در اتاق من را زدند، آقای به نام اصغر طاهری بود و گفت، آقای محتشمی شما پنکه ندارید، گفتیم نداریم، گفتند: امام فرمودند برای هر طلبه ای که پنکه ندارد یا یک پنکه بخرید، یا پول آن را بدهید تا خودش پنکه تهیه کند، حال برای شما پنکه بخریم یا خودتان تهیه می کنید؛ گفتم: فرقی نمی کند، سه دینار و نیم به من دادند و گفتند: یک پنکه برای خودتان بخرید، من هم یک پنکه خریدم؛ این دست از حرکت های امام در فضای نجف، در ذهن می ماند؛ امام سختی و رنج طلبگی را کشیده بود و می داند که طلبه ها چگونه زندگی کردند و طبیعی است که خیلی راحت می فهمد در نجف چه می گذرد؛ این اقدامات امام روی فضای نجف تأثیر گذاشت و سایر مراجع به مرور همین روش را اجرا کردند لذا در این اواخر تقریباً همه شهریه ها یکسان شد.

شفقتنا: قدری درباره مبنا و به اصطلاح مکتب اصولی و فقهی امام خمینی صحبت بفرمایید؟

دو مکتب و مبنای اصولی و فقهی در حوزه های علمیه و در نجف اشرف قبل از نیم قرن که امام خمینی به نجف تبعید شدند وجود داشت. از جمله موارد این دو مکتب، مبنای و به تعبیری نظریه در باب استنباط احکام از خطابه های قران و سنت بر می خاست.

مثلاً درباره خطاب یا ایها الذین آمنوا صلّوا یا صوموا و ... یک مبنا اینست که خطاب یا ایها الذین آمنوا تجزیه می شود به تعداد مکلفین و مسلمانان در زمان رسول الله (ص) و در طول تاریخ و از این رهگذر نتیجه گیری می شود که کتاب الله و سنت اسلام تنظیم کننده رابطه بین خالق و مخلوق است و عملاً کاری به حکومت و اداره امور جامعه ندارد. کما اینکه اکنون برخی از روشنفکران باصطلاح دینی هم این موضع را بشدت تبلیغ می کنند

مبنا و مکتب و نظریه دیگر را امام داشت.

نظریه حضرت امام این بود که خطابه های قران و سنت، مثل خطابه های عرفی و وضع قوانین تمام حکومتهاست، خطاب قانونی است و تجزیه به تعداد مکلفین نمی شود بلکه تمام مکلفین زیرچتر یک فرمان قرار دارند. خطابه های قانونی و اوامر و نواهی شرع مقدس شامل تمام آحاد می شود، چه نسل حاضر و چه نسل های بعدی که خواهند آمد، البته در ظرف زمانی تکلیفشان؛ طبیعتاً مبنا و مکتب فقهی اول قائل است که در عصر غیبت رهبران و مراجع شریعت اسلامی برای تشکیل حکومت و اداره امور سیاسی، اقتصادی اجتماعی و فرهنگی کشور خود را مسئول نمی داند.

در حالیکه مکتب فقهی امام به گونه ایست که پس از اثبات ولایت فقیه و تشکیل حکومت به فراخور نیازهای جامعه از خطابه‌های قانونی قران و سنت درآدله شرعی می‌توانند در تمام زمینه‌ها قوانینی را برای تمثیت و اداره جامعه وضع و به اجرا گذارند.

مبنا و مکتب فقهی و اصولی بسیار مهم و ارزشمند حضرت امام خمینی موجب تحول شگرف و عظیمی در حوزه‌های علمیه و پویایی در استنباط احکام فقهی شیعه شد و این نظریه بسیاری از معضلات و مشکلات لاینحل فقهی و اصولی را حل کرد. امام معتقدند در بعضی موارد که خطاب هاشخصی است با در نظر گرفتن تنقیح مناط خطاب‌ها به سایر موارد تسری پیدا می‌کند.

امام در همین رابطه می‌فرمودند: اسلام برای اداره جامعه بشری در تمام اعصار و دوران‌ها آمده، خداوند متعال می‌فرماید: قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً (اعراف- آیه ۱۵۷)

امام معتقد بود اسلام برای هدایت و اداره شئون تمام جوامع بشری است و از رهگذر هدایت جمعی آحادانسان، به مقصد و هدف خلقت که همان توحید است می‌رسند.

و از همین منظر هم حکومت اسلامی در هر عصر و زمانی ضروریست تا جهان بصورت یکپارچه در سایه توحید اداره بشود

خدای عزوجل می‌فرماید:

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (انبیاء آیه ۹۲)

شفقتنا: و اما مکتب و مبنای رجالی حضرت امام؟

یکی از مسائل بسیار مهم و تأثیر گذار در استنباط احکام توسط فقهاء موضوع علم رجال است، در این باب بطور خلاصه سه مبنا و نظریه وجود دارد

۱- مبنا و نظریه رجالی اخباریها که مؤسّع و دامنه دار است.

اخباری هاتمام احادیث و روایات را صحیح می‌دانند و خود را ملزم به بحث از حال راوی و موثوق بودن او نمی‌دانند و معتقد هستند هیچ حدیث کذبی بین احادیث ما وجود ندارد و آن احادیثی که بنظر می‌رسد متعارض است سببش تقیه از دشمنان بوده است.

۲- مبنای رجالی مضیق. که مورد قبول بخشی از فقه‌های معاصر حوزه گذشته و حال بود و هست.

بر اساس مبنای دوم غیر از سه مورد، توثیق‌های عام راقبول ندارند.

در بقیه توثیق‌ها مناقشه و اشکال می‌کنند

صاحبان این مبنا هیچ نوع شهرتی را در تعدیل راوی قبول ندارند-

این مبنا صرفاً:

۱- راویانی که در تفسیر علی بن ابراهیم روایت دارند

۲- و همچنین مشایخ ابن قولویه که ابن قولویه از آنها در کتاب کامل الزیارات بدون واسطه روایت کرده است

۳- و نیز مشایخ نجاشی راقبول دارند.

بر این اساس بخش مهمی از روایات کتب اربعه و وسائل الشیعه را قابل استناد نمی‌دانند.

- مبنای رجالی امام خمینی و استادشان آیت الله بروجردی.

حضرت امام و آیت الله بروجردی و شاگردانشان.

- اولاً بیشتر توثیق‌های عام راقبول دارند.

ثانیاً امام برای عمل اصحاب به یک روایت و یا اعراض آنان از یک روایت ارزش خاصی قائل است.
ثالثاً امام قائل به توثیق اصحاب اجماع است، اما نسبت به توثیق کسانی که اصحاب اجماع از آنها روایت می کنند تردید دارند.

رابعاً امام خمینی و آیت الله بروجردی. رحمه الله علیهما
شهرت فتوائیه و نیز شهرت عملیه راجب ضعف سند می دانند
نتیجه اینکه:

بر اساس مبنا و نظریه اول (اخباری ها) تمام روایات کتب اربعه و وسائل الشیعه و ... صحیح هستند.
بر اساس نظریه دوم (بخشی از فقهای معاصر)
از حدود سی و پنج هزار روایت وسائل الشیعه کمتر از سه هزار حدیث صحیح است
بر اساس نظریه و مبنای رجالی امام و آیت الله بروجردی (قدس سرهما) از احادیث و وسائل الشیعه متجاوز
از نوزده هزار حدیث صحیح می باشد.

شفقتاً: برگردیم به زمان حال، حدود ۸ سال است که مجدداً در نجف اشرف اقامت دارید و اخیراً اهتمام به بازسازی دفتر و منزل حضرت امام داشته اید. ممکن است قدری در این خصوص صحبت بفرمایید؟

قبل از رحلت حضرت امام خمینی قدس سره در دفتر امام، تهران سخن از این بود که آثار و اماکن منتسب به حضرت امام در داخل و خارج کشور به عنوان میراث انقلاب اسلامی به همان صورتی که بود خریداری و حفظ شود بر این اساس سخن از منزل امام در بورسای ترکیه بود؛ امام ۱۱ ماه در ترکیه تبعید بودند و در منزلی سکونت داشتند و ۹ ماه مرحوم شهید آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی به امام ملحق و همراه امام در آن منزل سکونت داشتند؛ من در دورانی که وزیر کشور بودم، به دعوت وزیر کشور ترکیه، سفری به این کشور داشتم، در این سفر بنا به پیشنهاد مرحوم حاج سید احمد آقای خمینی قرار شد یکی از برنامه های من بازدید از بورسای و بیت مسکونی حضرت امام در این شهر باشد؛ در آن سفر به بورسای رفتم و متأسفانه مشاهده کردم منزلی که امام در آنجا تبعید بوده و سکونت داشتند را تخریب کرده و برج ساختند و چون هیچ تصویر و فیلمی از آن منزل وجود نداشت، مرحوم حاج احمد آقا منصرف شدند و به این نتیجه رسیدند که دیگر آن مکان قابل استفاده نیست، چون قرار بر این بود اماکنی که امام سکونت داشتند به همان شکل سابق برای بازدید مردم آماده شود.

مکان دیگری که در مورد آن صحبت بود، باغچه ای در نوفل لوشاتو بود که حضرت امام نزدیک چهار ماه در آن سکونت داشتند و در آن فضا برای مردم، دانشجویان و ... سخنرانی می کردند که قرار بر این شد این باغچه را نیز خریداری کرده و در اختیار موسسه نشر آثار امام قرار گیرد.

بعد از سرنگون شدن صدام و رژیم بعث عراق، جلسه ای در موسسه تنظیم و نشر آثار امام تشکیل شد و سخن از این بود که دفتر و منزلی را که امام مدت ۱۳ سال در نجف اشرف سکونت داشتند، خریداری شود و به همان شکل گذشته باقی بماند و تبدیل به موزه ای شود که مردم از آن بازدید کنند و مشا هده نمایند که حضرت امام ۱۳ سال در چه فضایی تبعید بوده و زندگی و فعالیت می کردند.

ما در همین کش و قوس بودیم که متوجه شدیم حضرت آیت الله آصفی، نماینده مقام معظم رهبری در نجف اشرف، منزل مسکونی امام را خریداری کرده و تصمیم دارند آن را به عنوان دفتر مقام معظم رهبری در نجف اشرف بسازند که حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج سید حسن آقای خمینی خدمت

مقام معظم رهبری رسیدند و موضوع را مطرح کرده و گفتند، موسسه تنظیم و نشر آثار امام تصمim داشته که این منزل را خریداری کرده و مانند اول بازسازی نماید تا مردم از آن بازدید کنند. رهبری فرمودند: مخارجی که آقای آصفی هزینه کردند را به ایشان برگردانید و منزل را تحویل بگیرید و در نهایت این اقدام صورت گرفت؛ وقتی این منزل برای استفاده آماده شد، متوجه شدیم که ساختمان کاملاً فرو ریخته، مهندسین و معماران مجرب بر اساس فیلم ها و عکس هایی که از سابق موجود بود، نقشه و ماکتی را تهیه و منزل امام را با مساحت ۱۱۵ متر کما فی السابق بنا کردند و از سال ۱۳۹۲ به بهره برداری رسید و آنچه که اکنون وجود دارد کپی همان منزل مسکونی سابق امام است، منتهی آن زمان که امام در این منزل می نشستند، ساختمان تقریباً ۱۲۰ سال عمر داشت و فرسوده بود و اکنون به همان شکل از نو بنا شده، سپس نوبت رسید به دفتر امام که مالک این منزل فوت کرده بود و به ورثه منتقل شده و ما مجبور بودیم که آن را از ورثه خریداری کنیم بر این اساس هفت دختر مالک این دختر بودند، آنها وقتی دیدند ما نیازمند به این منزل هستیم، قیمت آن را بالا بردند، به هر حال مدتی طول کشید تا آنها راضی به فروش شدند، این منزل با مساحت ۶۲ متر که دفتر سابق حضرت امام بود و هر شب امام خمینی(ره) به مدت نیم ساعت در این دفتر نشست عمومی داشتند و کسانی که مایل بودند به دیدار امام آمده و از محضر ایشان استفاده می کردند؛ در این دفتر یک اتاق به هیأت استفتاء مسایل شرعی، سیاسی و اجتماعی اختصاص داشت و یک اتاق برای آیت الله رضوانی که مسئول مراجعات عمومی بودند، اختصاص داشت، این منزل را نیز خریداری کردیم.

من قبل از ۸ سال پیش تصمim گرفتم به نجف اشرف هجرت کنم و در جوار امیرالمومنین ساکن شوم. حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج سیدحسن آقا و مسئولین موسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره) از من خواستند که نظارتی روی آن مجموعه داشته باشم؛ همزمان منزلی با مساحت ۱۳۵ متر در کنار منزل امام در معرض فروش بود که آنجا را هم به عنوان دفتر موسسه تنظیم و نشر آثار امام خریداری و در پنج طبقه ساخته شد؛ از من خواسته شد که مسئولیت موسسه تنظیم و نشر آثار امام در نجف اشرف را نیز به عهده بگیرم لذا امروز من در نجف اشرف علاوه بر کارهای شخصی، مطالعات و یا بعضی از مباحثاتی که دارم، سرپرستی و مسئولیت دفتر موسسه تنظیم و نشر آثار امام در نجف اشرف را نیز به عهده گرفته ام. اینجانب پیشنهاد کردم مهم ترین کار برای نشر آثار امام در نجف این است که کاربری پنج طبقه دفتر موسسه، کلاس های درس حوزوی و کتابخانه عمومی به نام امام خمینی(ره) بشود و در این مدرسه نشر اندیشه های فقهی، اصولی، تفسیری و فلسفی و... حضرت امام خمینی باشد که مورد تأیید قرار گرفت و اکنون در این مدرسه روزانه حدود ۴۰ کلاس درس در سطوح مختلف و خارج از ساعت ۷ صبح تا ۸ شب برقرار می باشد.

شفقتاً: بسیار ممنون از وقتی که در اختیار ما گذاشتی